

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم آقای نائینی بعد از اینکه فرمودند به امر اول قصد امتثال امر را نمی شود در متعلق آورد گفتیم اشکال ندارد ما فعلا گفتیم لا اقل همین کتاب را بحث به حساب نظرات را لا اقل با این حالی که داریم در همین کتاب بگوییم بعدش چه کسی جواب داد چه کسی فلان گفت دیگر نمی گوییم .

بعد ایشان راه دیگری را پیشنهاد می کنند که آن راه متمم الجعل باشد و یک توضیحی راجع به این می دهند راجع به متمم الجعل می گویند گاهی می شود که شارع مقدس یک مطلبی را در یک بیان واحد نمی تواند انجام بدهد با یک متمم با یک جعل ثانوی آن را انجام می دهد آن وقت این متمم الجعل گاهی نتیجه اش اطلاق است گاهی نتیجه اش تقیید است ایشان اینطور گفت به اصطلاح

بعد می گویند والفرق ، این مطلب ایشان که ممکن است با متمم الجعل بیاید این مطلب درست است مشکل ندارد چیز خاصی نیست اما آن مطلب ایشان که نمی شود در خطابات بیاید آن را ما قبول نکردیم و الا در متمم الجعلی که ایشان تصویر کرده با متمم الجعل مشکل ندارد .

والفرق بین استکشاف نتیجه الاطلاق فی المقام ، واستکشاف الاطلاق فی سائر المقامات ، هو ان من عدم ذکر القید فی سائر المقامات يستكشف ، یعنی در بقیه ، عرض کردیم ان شاء الله حالا بعد خواهیم گفت ما چند جور اطلاق داریم یکی هم اطلاقى است که نتیجه الاطلاق به قول ایشان از متمم جعل درمی آید .

در مقامات دیگر مثل احل الله البيع اینجا اطلاق درمی آید که عربی باشد یا فارسی باشد چون همین که ذکر قید نکرد کافی است اعتق رقبه باشد اما در متمم الجعل این نیست در بقیه موارد عدم ذکر القید در بقیه يستكشف ان مراده من الامر هو الاطلاق ، وهذا بخلاف المقام ، فان من عدم ذکر متمم الجعل لا يستكشف ان مراده من الامر هو الاطلاق ، لما عرفت : من أنه لا يمكن ان يكون مراده من الامر هو الاطلاق ، بل من عدم ذکر متمم الجعل يستكشف انه ليس له مراد آخر سوى ما تعلق به الامر .

شبهه اطلاق مقامی است اطلاق که از متمم الجعل در می آوریم ، یعنی می فهمیم ایشان نماز را خواسته چیز دیگری با آن نخواست از اینکه ایشان گفته اگر سلام کردند شما رد سلام بکنید همین رد سلام خواستند اما دیگر قصد قربت نمی خواهد درش باشد ، یا کفنش بکنید میت است

یکی از حضار : از کجا بفهمیم در مقام بیان بوده و نگفته است ؟

آیت الله مددی : دیگر چون امکان نداریم ، قید که امکان ندارد اطلاق هم امکان ندارد ، چون به بیان اول که امکان ندارد .

اما چون بعد با بیان دوم نگفته از اینجا می فهمیم که اطلاق است این راه دیگر ، این غیر از اطلاق مقامی و مصطلح است این هم یک جور اطلاق است ، اصطلاحاً اسمش را گذاشتیم نتیجه الاطلاق ، اطلاق لفظ نیست این متمم نیآورده است .

و اما کیفیة اعتبار قصد الامثال علی وجه تحصیل نتیجه التقييد ، فقد حکى عن الشيخ قده : التردید فيه اینکه ایشان گفته حکى عن الشيخ شاید در تقریرات بوده رحمه الله بالنسبة إلى الغرض ، البته این تردید و اشکال کفایه هم دارد قبل از شیخ در کفایه هست ، در کفایه می گوید با جعل دوم هم نمی شود ، مرحوم نائینی می خواهد بگوید با جعل دوم می شود این خلاصه ی فرق این دو تا آقایان و عرض کردیم احتیاج به این مقدمات ندارد با جعل اول هم می شود ، با جعل دوم هم می شود مشکلی ندارد ، اگر با جعل اول شد با جعل دوم به طریق اولی دیگر خیلی می خواهیم معطلتان نکنم چون بنا گذاشتیم آن نکته های فنی قصه را بگوییم خیلی بقیه اش را نه

فقد حکى عن الشيخ قده : التردید فيه بالنسبة إلى الغرض أو الجعل الثانوي ، راجع به اینکه غرض حاصل بشود ، بمعنی ان اعتبار قصد الامثال ، اما ان يكون من ناحية الغرض ، و اما ان يكون من ناحية الجعل الثانوي . اما اعتبار قصد الامثال من ناحية الغرض ، فيمكن ان يقرب بوجهين از ناحیه ی غرض ، غرض با ملاک یکی است .

یک : هو ان يكون المراد من الغرض ، الغرض من الامر عند ارادته ، یا من الامر شاید آمر ، الان امر چاپ کرده ممکن است آمر باشد ، بان يكون غرضه من الامر التعبدية عرض کردیم این را هم باز غلط چاپ کرده است التعبد به ، ان يكون غرضه من الامر التعبد به وقصد امثاله ، فيكون امره لان يتعبد به . بعد مرحوم نائینی می فرمایند این مطلب که گذشت باطل است .

أولاً : من أن ذلك يتوقف على خصوص قصد امثال الامر قصد امثال را ایشان می گوید باطل ما هم گفتیم اشکال ندارد ، تکرار است و ثانیاً ان مجرد كون غرضه ذلك مما لا اثر له این همان نکته ای است که من توضیحاتش را به نحو دیگری گفتم که ما اگر بدانیم غرضش این است کافی نیست این بحث در خود کفایه هم آمده است در چند جا آمده است خودش یک بحث مستقلی شده است .

که مثلاً من باب مثال گفتند راه‌های سقوط امر چیست، من جمله، از جمله‌ی موارد، راه سقوط امر اگر ما امری داشتیم به چند نحو آن امر ساقط می‌شود گفتند به چند نحو ساقط می‌شود یکی به امثال گفتند آب بیاور آب آورد، اگر گفت تا نیم ساعت دیگر آب بیاور نیم ساعت گذشت آب نیاورد یکی هم با عصیان این هم امر ساقط می‌شود این دو تا.

سومی اینکه با ذهاب موضوع، با ذهاب موضوع هم امر ساقط می‌شود مثل اینکه بگویند مرده را بشوید، گرگ آمد مرده را خورد دیگر خواهی نخواهی امر به بشوید ساقط می‌شود چون دیگر مرده‌ای وجود ندارد. اگر گفت آن آب را اتاق بیاور بچه آمد آب را خورد دیگر این امر ساقط می‌شود این تا سه تا مقامش مورد قبول است.

چهارم حصول غرض که این را کفایه قائل است این بحث اصلاً مطرح بحث یکی اش این غرضی که مرحوم نائینی می‌گوید این چند جا مطرح شده است فقط اینجا نیست یعنی ایشان گفت آب بیاور من تشنه‌ام، تصادفاً یک بچه‌ی دیگر آب آورد ایشان آب خورد می‌گوید غرض که حاصل شد پس امر هم ساقط می‌شود، ملتفت شدید چه می‌خواهم بگویم؟ غرضش خوردن آب بود یکی دیگر تصادفاً آورد، امر کرد به این بچه برو آب بیاور، به عبدش امر کرد برو آب بیاور، هنوز آب نیاورده یک بچه‌ی دیگر آب آورد خورد تشنگی اش رفع شد آیا این امر ساقط می‌شود یا نمی‌شود این بحثی که شده این است.

اینها آمدند گفتند امر ساقط می‌شود چون غرض چه بود اینکه رفع تشنگی بکند، رفع تشنگی هم کرد دیگر جای امر نیست عرض کردم اینها تفکرات همان عبد و مولی و اینهاست انصافاً حصول غرض، اینکه غرض مولی را فرض کردند این در قوانین این مطلب جای درست و حسابی ندارد.

علی ای حال ایشان می‌گوید خود غرض به تنهایی کافی نیست غرض باید دایر مدایر امر بشود تا مقام، مثل آن بحثی که من دیروز هم مطرح کردم اگر ما ملاک را فهمیدیم یا حب و بغض را فهمیدیم یا اراده و کراهت را فهمیدیم آیا می‌توانیم کشف جعل بکنیم چون در آن سه تا مبادی جعل هستند.

یکی از حضار: غرض یک چیز چهارمی غیر از این سه تا است یا نه؟

آیت الله مددی: همان مثل همان است دیگری است. همان غرضی که دارد لذا مرحوم نائینی هم می‌گوید که غرض مراد اگر مصلحت باشد شاید مراد شیخ مصلحت و ملاک باشد، غرض شبیه به آن است. یعنی بحث سر این است که خود غرض به تنهایی عرض کردم این بحث‌های خیلی نتیجه ندارد چرا چون ذهنیتشان ذهنیت عبد و مولی است تمام نکته‌ی فنی اش این است یک کلمه است.

اصلا ما در ذهنیت قانونی روی عبد و مولی کار نمی کنیم تمام نظرمان روی جعل است روی تشریع است روی مادهی قانونی است دقت کردید تمام نظر روی مادهی قانونی است . اینجا هم ببینید علمای ما کم ی خواستند خارج بشوند ما یک دفعه گفتیم آقا بیاید صاف خارج بشوید . ایشان می گوید که غرض کافی نیست ما لم يلزم به المكلف تا به مرحلهی جعل نرسد کافی نیست ، يلزم به یعنی مرحلهی جعل و این درست هم هست در قوانین هم همین است ، فقط فرق ما با اینها این است که اینها نیامدند بگویند که بابا این مسألهی غرض روی آن تصور عبد و مولی بوده است از آن طرف هم اینها تصور قانونی نداشتند اما خوب جامعه و زمینهی اجتماعی رو به این جهت بود لذا ایشان می گوید غرض کافی نیست باید برسد به مرحلهی جعل ، ما لم يلزم به المكلف ویؤمر به ويقع تحت دائرة التكليف ، درست شد یعنی مادهی قانونی باید بیاید قبل از این آقا این است برو آب بیاور من تشنه هستم این کافی نیست اگر به او گفت آب بیاور که رفع تشنگی من را بکند که این رفع تشنگی تحت دایرهی تکلیف قرار بگیرد این معقول است اما وقتی خودش گفت غرض من رفع تشنگی است این کافی نیست مجرد غرض والا فلا یزید هذا المعنی من الغرض عن الغرض بمعنى المصلحة الذي سیأتي انه مما لا اثر له.

یکی از حضار : الان اینجا غرض یعنی ملاک ؟

آیت الله مددی : ها ایشان می گوید این غرض مثل همان ملاک است مثل مصلحت است والا فلا یزید هذا المعنی من الغرض عن الغرض بمعنى المصلحة الذي سیأتي انه مما لا اثر له.

یکی از حضار : آن وقت ما از مرحلهی چهارم می فهمیم غرض را چطور از کجا می فهمیم که این فعلی

آیت الله مددی : ما نمی دانیم غرض مولی چیست اگر تصریح کرد درست است قبول است یعنی مثلا قانون آمد گفت شما مالیات بدهید تا حدی که مثلا شهر را آباد بکنیم مثلا تا حدی که این خیابان آباد بشود و لذا ابن حزم هم فتوایش همین است که اگر در یک دهی در یک منطقه ای مردم زکات مالشان را دادند اما فقر از جامعه برداشته نشد دادند اما هنوز در آن جامعه فقر هست می گوید باز دو مرتبه باید پول بگیریم از آنها . از آنها باید بگیریم تا فقر را از بین ببریم دقت می کنید ؟ این دنبال غرض است از تکلیف

و لذا هم دارد فی اموالهم حقّ معلوم للسائل این روایت ما دارد که این حق المعلوم غیر از زکات است یعنی کانما در اموال غیر از زکات چیز دیگری هم هست برای اینکه فقر را در جامعه از بین ببرد .

یکی از حضار : غرض را فرمودید در اقصی است با غرض اقصی این اتیان فعل را می خواهیم ؟

آیت الله مددی : بله اتیان فعل ، نه این تا تصریح نشود این غرض اقصی که در همه جا هست آن که اصلا ربطی ندارد .

غرض اقصی این است که ایشان آب بیاورد آب هم آورد اما اینجا مراد از غرض آب بیاورد برای رفع تشنگی نکته این است شما تشریف بردید اگر رفع تشنگی بدون این آب شد صاحب کفایه می گوید امر ساقط می شود گفت برو آب بیاور تشنه ام می خواهم آب بخورم تا این رفت بیرون آب بیاورد هنوز بلند نشده بود یکی از بچه ها تصادفی آب آورد ایشان خورد تشنگی اش رفع شد می گوید دیگر امر ساقط شده غرض حاصل شده است ، مرحوم نائینی می خواهد بگوید این نه ، این کافی نیست این حصول غرض کافی نیست وقتی گفت برو آب بیاور مگر خودش بگوید یعنی بحث دایر مدار جعل است دایر مدار تکلیف است روشن شد و حق هم با ایشان است .

لکن ما عرض کردیم نکته به این نیست که فقط ادعا بکند نکته آن نکته ی عبد و مولی و روح قانون و خطاب قانونی است نکته اساسش آن است دقت کردید ؟ در روح قانون تا تصریح نکند به غرض آن ارزش ندارد مثلا می گوید آقا از مردم اینقدر پول بگیرید که این خیابان آسفالت بشود حالا گفت ده درصد بگیرید ده درصد گرفتن نشد آسفالت پنج درصد دیگر بگیرند تا آسفالت بشود . تا نگوید که هدف این است که خیابان آسفالت بشود فقط گفت از مردم پول بگیرید می خواهیم شهر را تمیز کنیم ، حالا پول گرفتیم و ده درصد هم قرار داد و خیابان هم آسفالت نشد می شود زیاده تر گرفت با آن خطاب نه با آن خطابی که می گوید ده درصد نه ، اما اگر گفت اینقدر پول بگیرید تا خیابان آسفالت بشود ببینید دقت کنید .

یعنی مرحوم نائینی می خواهد بگوید که غرض تنها کافی نیست باید تحت دایره ی طلب قرار بگیرد قانون باید به آن بخورد ، تشریع باید به آن بخورد . ما این را واضح تر بیان کردیم سه تا مرحله مبادی جعل قرار دادیم مرحله ی چهارم مرحله ی تشریع قرار دادیم و علم به آن مراحل کافی نیست برای جعل و تشریع باید تصریح بشود ، دقت می کنید ؟ تا تصریح نشده تا تحت دایره ی ، دقت می کنید ؟

آن وقت ایشان می گوید الوجه الثاني : ان يكون مراده من الغرض المصالح التي هي ملاكات الاحكام ، مثلا در آیه ی ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر مثلا معيار صلاتيت اين است که نهی از فحشاء و منکر مصلحتش این است دقت می کنید ؟ ایشان می گوید با متمم الجعل نمی شود کرد و اعتبار قصد التقرب والامثال لأجل ان المصلحة الواقعية یعنی نهی از فحشاء و منکر حاصل نمی شود مگر اینکه با نمازی که به قصد امثال باشد دقت کردید چه شد ؟ آن مصلحت واقعه که ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر مراد آن مصلحت ، مراد از غرض این باشد حاصل نمی شود الا با قصد تقرب .

وحيث لا يحتاج إلى جعل مولوي دیگر نمی خواهد جعل دوم ، جعل ثانوی نمی خواهد لاعتبار قصد الامثال ، برای آن نمی خواهد بل نفس المصلحة الواقعية تقتضي قصد الامثال ، چون وقتی آمد گفت ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر از آن طرف هم گفت اقم الصلاة

چه می فهمیم اقم الصلواتی که تنهی عن الفحشاء والمنکر و این صلاة لا تنهی عن الفحشاء والمنکر الا اینکه با قصد تقرب باشد پس ما از خود همین آیهی مبارکه در می اوریم احتیاج به جعل ثانوی نداریم به متمم الجعل نداریم ، که مراد شیخ این باشد .

لا یحتاج إلى جعل مولوی باعتبار قصد الامتثال ، دیگر جعل ثانوی و متمم جعل نمی خواهد چرا چون مصلحتش ذکر شده است مثلاً آیهی مبارکه کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم بعد فرمود لعلکم تتقون پس آن نکتهی صیام این نیست که انسان گرسنگی بکشد جوع نیست آن نکته اش تقوی است حالا اگر می خواهد با جوع و گرسنگی تقوی حاصل بشود باید قصد امتثال بگوید چون خدا امر کرده است تقوی این جوری درست می شود پس چون تقوی این جوری درست می شود با خود همین مقدار کافی است که بگوییم قصد امتثال شرط است دیگر جعل ثانوی نمی خواهد روشن شد مراد ؟ دیگر دنبال جعل ثانوی نرویم . مطلب را البته مرحوم نائینی از شیخ حکایت کرده در حاشیه اش هم ننوشته که شیخ کجا این مطلب را گفته است من هم الان حضور ذهن ندارم الان این لحظه حضور ذهن ندارم که کجا مرحوم شیخ این مطلب را گفته است ؟ روشن شد آقا ؟ پس احتیاج به جعل ثانوی و جعل متمم نداریم چرا چون نگفت کتب علیکم الصیام مطلقاً این خود قرآن یک چیز عجیبی است یعنی یک نکات لطیفی دارد .

مثلاً اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اگر بخواهند انی قریب اجیب من خودم نزدیکم خودم جواب می دهم احتیاج ندارد به ملائکه احتیاج ندارد به ملائکهی مقرب احتیاج به هیچ چیزی ندارم خودم جواب می دهم اما ببینید نکتهی لطیفش را اذا سألک عبادی این کلمه ی عبادی اول قید است آن که می خواهد دعا بکند احساس می کند عبدالله است عبادی با این کلمه ی عبادی نکته را ظریف بیان می کند نه کسی که خیال کند عبدالدنیاست او بیخود دعاء نکند و اذا سألک عبادی من با او نزدیک هستم .

الم یعملوا ان الله هو یقبل التوبة بعد عن عباده اضافه کرده است شرط قبول توبه این است که آن شخص خودش را عبدالله بداند انما یقبل التوبة عن عباده دقت کردید این یک نکات ظریفی است که مراعات ، مرحوم شیخ می گوید که وقتی آمد گفت لعلکم تتقون یعنی چه یعنی امساک که منشاء تقوی باشد این امساک منشاء تقوی باید قصد الهی باشد دیگر شما جعل ثانوی نمی خواهید . الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر این وقتی می شود که شما نماز را برای خاطر خدا بخوانید آن وقت تنهی عن الفحشاء والمنکر اما اگر همین جوری بلند بشوم ورزش سبک به اصطلاح می گویند می خواهی ورزشی بکنی یک وقتی یک ورزش سوئدی چیست یک اصطلاحی می گویند .

یکی از حضار : شنای سوئدی

آیت الله مددی: نه شنا نه خود این ورزش سبک را یک چیزی می گویند ورزش سوئدی می گویند یک چیزی، نه حالا ۵۰ - ۴۰ سال قبل ۶۰ سال قبل تازگی نیست نشنیدید شما برای زمان قبلی است که ما شنیدیم برای دوران جاهلیت است.

غرض یک ورزش خاصی دقت می کنید اگر قصد ورزش کرد خوب نمی شود لا تنهی عن الفحشاء والمنکر لذا مرحوم شیخ می گوید چون اینها مسائل

یکی از حضار: اقم الصلاة لذكری

آیت الله مددی: ها اقم الصلاة لذكری مثلاً

یکی از حضار: اینها که دیگر اصلاً خصوصاً قدیمش هم متصل بود

آیت الله مددی: آنکه دیگر لذكری هم هست.

پس برای اینکه صلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر، امساک سبب تقوی بشود قصد امثال می خواهد. بل نفس المصلحة الواقعية تقتضي قصد الامثال، فلو علم أن المصلحة الواقعية لا تحصل الا بقصد الامثال فهو، وان شك فسيأتي الكلام فيه. وهذا الوجه این وجه اشکال مرحوم شیخ.

مرحوم نائینی گفت وهذا الوجه أردء من سابقه إذ المصالح الواقعية انما تكون مناطات للأوامر وليست هي اینها به حساب ملاکات جعل هستند وليست هي لازمة التحصيل، لعدم كونها من المسببات التوليدية چون این مسببات توليديه به اصطلاحشان فعلى است که انسان خود فعل را به انسان نسبت می دهند اما او ایجاد نمی تواند بکند آن فعل را مقدماتش را ایجاد می کند مثلاً می گوید ورقه را سوزاند آدم که نمی سوزاند ورقه را، این ورقه را گرفت سوزاند، آتش می سوزاند آن که می سوزاند ورقه را آتش است این چه کار می کند این مسببات تولید یعنی این، این ورقه را در آتش می اندازد اسناد احراق را به این می دهند.

یکی از حضار: جرى الميزاب

آیت الله مددی: جرى الميزاب مجاز است این نه اینجا مجاز نیست می گویند سوزاند می گوید او سوزاند.

ولذا از او ديه می گیرند ضمان می گیرند از او عرش می گیرند، فعل می گوید این از این قبیل نیست، این از این قبیل نیست یعنی این طور نیست که تا شما صلاة را انجام بدهید تنهی عن الفحشاء والمنکر از قبیل مسببات توليديه نیست.

كما يدل على ذلك عدم تعلق التكليف بها في شيء من المقامات. این را مرحوم آقای بجنوردی نقل می فرمودند از مرحوم نائینی چون من از آقای خوئی نشنیدم اما آقای بجنوردی نقل می کردند از آقای نائینی فرق بین این که آیا جزو به اصطلاح این حکمت است یا علت است ، تشریع فرق بین حکمت و علت می گفتند فرقی بین این است اگر که خود آن که ذکر شده به عنوان حکمت یا علت اگر به او بشود تکلیف تعلق بگیرد این می شود علت اگر به خود او تکلیف تعلق نگیرد می شود علت این یک فرقی است که علم های سینه به سینه است چون می گویم که من در درس آقای خوئی هم نشنیدم این ۸ سالی که تقریباً درس آقای خوئی بودم این را از آقای خوئی نشنیدم این را آقای بجنوردی دارند .

یکی از حضار : جای موضوع حکم بگذاریم .

آیت الله مددی : آها این را مرحوم آقای بجنوردی به این طریق ، روشن شد ؟

مثلاً می گوید اگر زن ها عده بگیرند برای اینکه اختلاط میاه نشود این اختلاط میاه حکمت است چون نمی توانند به ما تکلیف بکنند اختلاط میاه نکن دست ما نیست ، چیزی که ، روشن شد ؟ اگر آن که مثلاً اگر گفت خمر حرام است چمن مسکر است چون اسکار دست ماست کانهما تکلیف می شود ، می شود موضوع لا تشرب المسکر . اگر گفت لا تشرب الخمر فانه مسکر این علت است این حکمت نیست چون آن چیزی که به عنوان علت آمده خودش می شود موضوع حکم بشود اگر خودش ، این هم یک فایده ای است نکته ی لطیفی است چون می گویم این را من از آقای بجنوردی شنیدم چاپ هم کردند ایشان در کتاب های شان در قواعد و اینها اما از آقای خوئی نشنیدم ایشان هم از آقای نائینی نقل می کردند از مرحوم نائینی اینجا دارد اشاره به این می کند .

بینید لعدم التعلق التكليف بها این همان نکته ای است که می گوید یعنی اینها از قبیل حکمت هستند از قبیل علت نیستند ان الصلاة تهي عن الفحشاء والمنكر این از قبیل حکمت است نه از قبیل علت اگر شد همان که به عنوان علت یا حکمت آمده آن را موضوع تکلیف قرار بدیم جعل به او بگیرد این می شود علت لا تشرب الخمر فانه مسکر می تواند بگوید لا تشرب المسکر این می شود علت اما اگر گفت در عده ازدواج نکن برای اینکه مثلاً اختلاط میاه این اختلاط میاه تحت اختیار نیست دقت می کنید چون تحت اختیار نیست این می شود حکمت و لذا تخلف دارد یعنی ممکن است در عده ازدواج بکند اختلاط میاه هم نشود فرق بین علت و حکمت را از آقای بجنوردی از قول مرحوم نائینی نقل کردیم روشن شد برای شما چه می خواهم بگویم از این راه می گذاشتند .

بتوانیم آن را موضوع قرار بدهیم می شود علت نتوانیم موضوع قرار بدهیم می شود حکمت اینجا هم اشاره به همین است اشاره به این عنوان است دقت کردید ، چون کلمات خود نائینی است .

بینید از قبیل مسببات تولیدی نیستند کما یدل علی ذلك عدم تعلق التكليف بها تكليف نخورده به اینکه مثلاً نهی از فحشاء و منکر بکنیم این به خود آن نخورده است شيء من المقامات. وقد تقدم منا تفصيل الكلام في ذلك بما لا مزيد عليه في مبحث الصحيح والأعم فراجع. وحينئذ نفس العلم بالمصلحة لا يكفي این که مصلحت را شما بدانید کافی نیست في الزام المكلف بشيء الا من جهة استكشاف الحكم المولوي لمكان انه يقبح علی الحكيم این استکشاف حکم مولوی با جعل ثانوی می شود .

لمكان انه يقبح علی الحكيم قبيح است بر حکيم تفويت المصلحة علی العباد ، فلو لم يستكشف ذلك كان العلم بالمصلحة علم ما به اینکه نماز تنهی عن الفحشاء و المنکر کافی نیست فائز العلم بالمصلحة ليس الا استكشاف الجعل المولوي لمكان الملازمة. مگر از راه جعل ملازمه .

فيرجع الكلام إلى أن الواجب علی المكلف هو ما تعلق الجعل به ، لا ما قامت المصلحة به این را خوب ما دیگر خیلی شرح دادیم حالا ایشان با این تعبیر گفتند ما مبادی جعل گرفتیم بعدش یعنی با آن شرحی که ما دادیم خیلی روشن است یعنی مبادی جعل جای خودش است باید برسد به حد جعل آن که درست است مقام جعل است علم به مبادی جعل کافی نیست خلاصه ی مطلب ، روشن شد ؟ باید برسد به محور جعل به محور تشریع حالا من خیلی تعبیر روشن کردم ایشان تعبیر را اجمال آوردند .

من عرض کردم من هفت تا محور کردم انصافاً اصول خیلی واضح تر می شود خیلی روشن تر می شود خیلی واضح و روشن مطرح می شود .

فيرجع الكلام إلى أن الواجب علی المكلف هو ما تعلق الجعل به ، لا ما قامت المصلحة به من دون جعل مولوي البته ایشان مصلحت را امور واقعی می داند ما چون یک نکته ی دیگر اضافه کردیم گفتیم امور واقعی ای که زمینه ی جعل باشد مثلاً الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض مثلاً گفتند مغز زن اینجوری است استخوان زن اینطور استخوان مرد از این حرف هایی که نوشتند درست است اینها اثر تکوینی هستند فرق بین زن و مرد آثار تکوینی دارد اما این معلوم نیست معیار قوامیت باشد ، نکته این است .

یعنی مجرد ، روشن شد این را ما چند دفعه گفتیم امر واقعی کافی نیست بما فضل الله این امر واقعی است خوب واقعا بعضی های بر بعضی تفضیل دارند آن نکته ای که در تفضیل وقتش هم تفضیل را به الله بما فضل الله یعنی نکاتی در تفضیل وجود دارد که شما نمی فهمید

این فقط منحصر به علم الهی است ، بما فضل الله بعضم این جور ملاکات را علم به آن هم پیدا نمی کنیم مشکل این است ایشان عنایت نفرمودند . بما فضل الله ولو ظاهرش ملاکات است و مصلحت است لکن ملاکات ، نائینی چند جا دارد که ملاکات امور واقعی است ، عرض کردم امور واقعی نیستند ، هستند لکن امور واقعی که منشاء جعل بشود تاثیر گذار در جعل باشد نه امور واقعی فی نفسه آن امر واقعی که بیاید در آن جعلی که می خواهد بکند .

و لذا گفتیم تنها راه فهمیدن ملاکات همان خطابات است چون زمینه ی جعل را آن می فهمیم به مجرد اینکه ما علم مصالح پیدا بکنیم آن به تنهایی کافی نیست . لا ما قامت المصلحة به . من دون جعل مولوي ومن دون تعلق الامر الشرعي بالفعل الذي قامت المصلحة به .

عرض کردم ایشان چون مصالح را امور واقعی گرفتند این کافی نیست و وحينئذ يبقى الكلام في كيفية والى آخره

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين